

پهلوانان و شوالیه‌ها، و آبخور فرهنگی دو ملت ایران و فرانسه

کاملیا کردقراچلو^۱

مقدمه

در ادبیات بسیاری از ملت‌ها داستان‌های مشابهی را می‌توان یافت که همانندی آن‌ها نه از روی تصادف، بل که قطعاً ناشی از ریشه‌های مشترک فرهنگی و هم‌گونی آرمان‌های این ملت‌هاست. با بررسی این همانندی‌ها و همسانی‌ها می‌توان دریافت که ریشه‌ی این گونه داستان‌ها یا به زمانی بازمی‌گردد که این ملت‌ها باورهای یک‌سان و همانند داشته‌اند و یا ابتدا در میان ملتی پدید آمده و رواج یافته؛ سپس از مرزهای آن کشور در گذشته و فراتر رفته‌اند و به هر روی، چنین به نظر می‌رسد که الگوی انسان آرمانی، میان همه‌ی ملت‌ها یک‌سان است و این روح آرمانی را بیشتر در حماسه‌های اقوام می‌توان جست‌وجو نمود. از سوی دیگر، شاه‌نامه فردوسی - که بزرگ‌ترین اثر حماسی ایران زمین است - دیرگاهی است بر ادبیات فرانسه سایه افکنده و به عبارتی، هنوز زمان زیادی از سرودن آن نگذشته بود که برخی از داستان‌های آن از مرزهای ایران گذشت و خود را به فرانسویان نمایاند؛ در نتیجه، همانندی‌های زیادی میان برخی از حماسه‌های فرانسوی و

قهرمانان آن‌ها با سرگذشت پهلوانان و دلوران شاه‌نامه به چشم می‌خورد؛ از جمله این همانندی‌ها، رفتارها و منش پهلوانان و مشابهت آن با منش شوالیه‌هاست. آن‌چه در تمامی این قهرمانان، اعم از پهلوان و شوالیه مشترک است، قدرت، قاطعیت و استواری است. حتی در نابه‌کاری پهلوان یا شوالیه‌ی نیرنگ باز و بدکار هم نوعی استحکام و اقتدار مردانه وجود دارد؛ از دیگر صفات پهلوان و شوالیه، زور بازو و ورزشی‌اند، چالاکی و مهارت در حمل سلاح و جنگ، چاره‌گری و تدبیر و خردمندی، وفاداری به شاه و تاج و تخت و تاج‌بخشی به جای تاج‌خواهی، میهن‌پرستی و دفاع از خواست مردم، اعتقاد به خدا و دین باوری و کین‌خواهی، در عین جوان‌مردی است.

برخی از این ویژگی‌ها در یکی، نسبت به دیگری می‌تواند کم‌رنگ‌تر یا پررنگ‌تر باشد؛ چنانچه ویژگی تاج‌بخشی در پهلوانان شاه‌نامه آشکارتر و نمایان‌تر است تا در شوالیه‌ها و یا این‌که انگیزه‌های مذهبی و دینی در شوالیه‌ها بسیار بیش‌تر به چشم می‌خورد تا در پهلوانان ایران زمین.

از سوی دیگر، با بررسی این آثار از دیدگاه اسطوره‌شناسی نیز به ریشه‌ها و اسطوره‌های مشترکی برمی‌خوریم که گاه تا حد تطابق کامل برخی از شخصیت‌ها در دو فرهنگ و کشف افسانه‌های کاملاً هم‌سان پیش می‌رود که از باورهای مشترک در گذشته‌های دور دو ملت سرچشمه گرفته‌اند؛ بنابراین ما در این مقاله، پهلوانان ایران را بر مبنای شاه‌نامه‌ی فردوسی و شوالیه‌های اروپایی را بر مبنای سه اثر ادبیات قرون وسطای فرانسه:

(*Le conte de graal*, *Le roman de la table ronde*, *La chanson de Roland*) با هم می‌سنجیم و یگانگی‌های رفتاری و شخصیتی آن‌ها را در مواردی از جمله خاستگاه اجتماعی و وراثتی یا اکتسابی بودن عنوان پهلوانی یا شوالیه‌گری، نقش وطن‌پرستانه‌ی هر یک و بر خوردشان هنگام تقابل ملت و حکومت، تاج‌بخشی یا تاج‌خواهی در هر یک، انگیزه‌های مذهبی و میزان اهمیت آن در منش پهلوان یا شوالیه و در آخر، ریشه‌های اسطوره‌ای هر یک را بررسی می‌کنیم. هر چند بر این باوریم که با بررسی و پژوهش بیش‌تری می‌توان هم‌سانی‌ها و یگانگی‌های بیش‌تری را در منش و کنش پهلوانان و شوالیه‌ها یافت.

خاستگاه اجتماعی، وراثت و اکتساب

آن‌چه در شاه‌نامه بر آن تأکید شده و لازمه‌ی مقام پهلوانی دانسته شده است، دارا بودن سه عنصر نژاد، گوهر و هنر است و هرگاه این سه عنصر مهیا باشد، آن‌گاه باید خرد بر آن افزوده شود تا انسان آرمانی پدید آید. از این میان، گوهر - که به معنی توانایی و استعدادی ویژه در وجود پهلوان

یا شاه و به تعبیری همان فراست است - و نژاد - که صرفاً به معنای خون و نسب و وراثت است - هر دو ویژگی های غیر اکتسابیند؛ اما هنر به معنای نیروی مردی و مردانگی و به معنای جنگ آوری و به فعلیت درآمدن توانایی ها و استعداد های درونی است که اکتسابی است و با آموزش و پرورش قابل دست یابی.

ما در ایران با دو گونه روایت پهلوانی روبه رو هستیم که از نظر تاریخی، یکسان نیستند؛ گونه ی اول، معرف دورانی واقعی است که فقط طبقه ی ارتشتاران اشرافی، وظیفه ی نگهبانی قوم و گسترش سرزمین را به عهده داشته اند و بقیه ی طبقات، وظایف دیگری داشته اند که همین گونه ی اول است که منطبق و قابل مقایسه با شوالیه ها و دوران شوالیه گری در اروپاست و مورد بحث این مقاله. این گروه، با برداشتی قومی، در تثبیت نظام موجود و اثبات برتری قومی کوشش دارند؛ البته در مورد شوالیه ها باید دیدگاه مذهبی را نیز بر آن افزود؛ اما روایت دوم - که تقریباً خارج از موضوع بحث ما است - روایات پهلوانی عیاری عامیانه است که قهرمانان آن ها نه از طبقه ی ارتشتاران اشرافی، بل که پیشه وران بازار و طبقه ی عامه اند و این گروه با برداشتی بشری - نه قومی - در جست و جوی شاهی عادل برای به وجود آوردن جامعه ای مبتنی بر عدل و برادریند.

بنابراین می توان گفت در بحث از خاستگاه اجتماعی، ما تنها با ویژگی و عنصر نژاد سروکار داریم که صرفاً وراثتی است؛ اما در بحث از پهلوانی، علاوه بر نژاد، با عنصر هنر روبه رو هستیم که این ویژگی، اکتسابی است؛ اما برای رسیدن به مقام رهبری جامعه یا پادشاهی، عنصر گوهر، لازم و غیر قابل انکار است (از آن به فرایزدی یا فرشاهی تعبیر می شود و این همان ویژگی ای است که نمونه ی برابر آن در داستان های شوالیه ای قرون وسطای اروپا، جست و جوی «گزال» یا «جام مقدس» است که تنها یک شوالیه ی بی باک، دلاور و نکوهش ناپذیر می تواند آن را به دست آورد.) هم چنین برای شوالیه شدن، سه ویژگی، لازم و ضروری است: ابتدا شرافت و نجیب زادگی که می تواند همان نژاد باشد؛ دوم، دلیل و برهانی بر این نجیب زادگی؛ چه، گاهی عنوان نجیب زادگی، غصبی یا ساختگی است؛ یا چندان آشکار نیست که در این صورت، برای اثبات آن، دلایلی لازم است؛ سوم، حکم و تنفیذ شاه یا شاه زاده. عنوان شوالیه را پهلوان هنگامی که عملی را با شجاعت و دلاوری و بی باکی و پرهیزکاری و درست کاری انجام می دهد، به عنوان مزد و پاداش کسب می نماید و به عنوان یک ویژگی اکتسابی، قابل انتقال و وراثتی نیست. حتی شاه یا شاه زاده نیز نمی تواند از مادر، شوالیه متولد شود.

نقش میهن پرستانه و چه گونه ی ایفای این نقش در تقابل حکومت با ملت

در داستان‌های شوالیه‌های اروپا به این موضوع، کم‌تر پرداخته شده است. در این داستان‌ها کم‌تر می‌بینیم که شوالیه در جایگاهی قرار گیرد که مجبور باشد میان حکومت و ملت داوری کند. در این گونه داستان‌ها از آن‌جا که رنگ و بوی مذهب در آن با وضوح و شدت بیش‌تری حس می‌شود و دوره‌ی تاریخی آن، غالباً دوران قرون وسطی است، اغلب، حکومت و شاه، بر حق تصویر شده و بالطبع، شوالیه یا پهلوان، از آن حمایت می‌کند و هرگز ملیت و حکومت، با هم در تعارض قرار نمی‌گیرند (لااقل بنده به آن برخورد کرده‌ام)؛ اما در شاهنامه بارها نشان داده شده که پهلوان، نگه‌دارنده‌ی دولت و تاج و تخت است؛ ولی تا آنجا که با خواست و اراده‌ی ملت، تعارضی نداشته باشد. به عبارتی، پهلوان، حامی شهریار فرهمند است و در جست‌وجوی شهریاری که سزاوار بر سر نهادن تاج باشد.

با نگاهی به رفتارهای رستم - جهان پهلوان - آشکارا در می‌یابیم که او پاس‌دار آزادی و آرام مردم است و از بزرگ‌ترین مسؤولیت‌های او انتخاب شاه است به خواست مردم؛ چنان که پس از نودز، هیچ‌یک از فرزندان شایسته‌ی شاهی نیستند و مردم با رای زنی و پیش‌نهاد زال، «زو» فرزند «تهماسب» را موقتاً به تخت می‌نشانند تا رستم تاج‌بخش، شاه دارنده‌ی فر را بیابد و او را بر تخت شهریاری بنشانند و با تدبیر و رای زنی دانایان و موبدان، چنین مردی را در البرزکوه و با نام «قباد» پیدا می‌کنند که دارنده‌ی فراست و رستم جوان - که تاج‌بخش است - مأمور یافتن و آوردن و به تخت نشانیدن شاه منتخب مردم می‌شود.

پس از قباد، دوران پادشاهی کی‌کاووس است. او خودکامه و خالی از خردمندی است. اگر رفتار رستم را در برابر کاووس به دقت بکاویم، می‌بینیم که او در برابر خودکامگی کاوس، تسلیم نیست و با او درشتی می‌کند و رک و راست نظرش را بیان می‌کند و در برابر شاه خودکامه چشم و گوش بسته نیست و از هیچ فرمان ناروایی اطاعت نمی‌کند. وادار کردن شاه به پوزش خواهی و داد و گردن نهادن به خواست مردم - که رستم حامی آنهاست - و پاس‌داری از سلامت میهن و تلاش برای جلوگیری از تبدیل دولت به حکومت را در این رفتار درک می‌کنیم.

در داستان رستم و سهراب، فراز کاووس دور می‌شود؛ رستم بر او می‌خروشد و سپس پس از مشورت و رای زنی با گودرز، کاووس پشیمان می‌شود و از رفتارش پوزش می‌خواهد تا این‌که فر به او باز می‌گردد.

در فرهنگ ایران، همین کاووس مورد سرزنش، چون از بنیاد داد در ایران پاس‌داری می‌کند، از «گشتاسب» که پشتیبان آیین زرتشت است، ولی بنیاد داد ملی را زیر پا می‌نهد، برتر و والاتر

جلوه می‌کند. رستم در این داستان، تسلیم فرمان گشتاسب - که سمبل قدرت‌طلبی و حکومت خواهی و آزمندی است و از اسفندیار به عنوان حربه‌ای برای حفظ تاج و تخت خود استفاده می‌کند - نمی‌شود.

برخورد و رویارویی مردم نیز در این میان با گشتاسب در خور توجه است. فرزندان او «پشوتن»، «همای» و «به آفرید» به او پرخاش می‌کنند و حتی اسفندیار در هنگام مرگ، فرزندش «بهمن» را به رستم می‌سپارد تا او را به پرورد.

تاج بخشی یا تاج خواهی

در شاه‌نامه به وضوح، شهر یاری از پهلوانی تفکیک شده است. این جدایی، به ویژه و به طور آشکار، از داستان «منوچهر» آغاز می‌گردد. سام جهان پهلوان به منوچهر شهر یار خطاب می‌کند که:

از این پس همه نوبت ماست رزم تو را جای تخت است و بگماز بزم
از این جا پایگاه شهر یاری و پهلوانی از هم جدا می‌شود و پهلوان از این امر، آگاه است و هرگز دست درازی به پایگاه شاهی را سزاوار نمی‌داند. چنان‌چه در داستان نوذر، حتی هنگامی که فراز نوذر دور می‌شود و مردم به ستوه آمده از سام درخواست پذیرش شاهی و تاج‌گذاری می‌کنند، او که از تفکیک این دو پایگاه، آگاه است، نمی‌پذیرد و:

بدیشان چنین گفت سام سوار که: این کی پسندد ز من کردگار
که چون نوذری از نژاد کیان به تخت کی ای بر کمر در میان
به شاهی مرادست باید پسود؟ مجال است و این، کس نیارد شنود

همین امر در مورد رستم در سراسر شاه‌نامه تکرار می‌شود. او حامی و مدافع تاج و تخت ایران زمین است و تاج‌بخش. این تاج بخشی، اولین بار در شهر یاری کی قباد دیده می‌شود که رستم برای یافتن شاه با فر و خرد، با نشانی موبدان به البرز کوه رفته، کی قباد را به تخت ایران زمین می‌نشانند؛ نیز در هنگام پادشاهی کی کاووس، بارها رستم، جان برکف می‌نهد و برای نجات تاج و تخت ایران، رویاروی دشمن سرزمین قرار می‌گیرد و آن‌گاه که شهر یار ایران را از خطر نابودی نجات می‌دهد، تاج شهر یاری را به شاه ایران باز می‌گرداند و خود راهی دیار خویش می‌شود.

هم چنین در شاه‌نامه شاهدیم هرگاه پهلوان، دچار غرور می‌شود و تاج خواهی را جای‌گزین تاج بخشی می‌کند، محکوم به شکست می‌شود. این امر را در داستان رستم و سهراب و پس از آن

در رزم رستم و اسفندیار، آشکارا درمی یابیم. سهراب جوان، مست غرور و نازنده به نیرومندی خود، در سر هوای تاج و تخت می پرورد که:

چو رستم پدر باشد و من پسر
چو روشن بود روی خورشید و ماه
نباید به گیتی یکی تاجور
ستاره چرا بر فرورد کلاه

و همین امر است که باید او را از دور پهلوانان خارج کند، چون پهلوانان نباید تاج خواه باشند. در رزم رستم و اسفندیار هم بار دیگر مشاهده می کنیم اسفندیار پهلوان - اگر چه شاه زاده است و وارث تاج و تخت - اما برای به دست آوردن هر چه زودتر، تاج شاهی و جانشینی پدر، مقابل جهان پهلوان، رستم - که در واقع، روح ملتی در قالب یک شخص است - قرار می گیرد و در شاه نامه آشکارا نشان داده شده که هرگاه قدرت طلبی و تاج خواهی در مقابل خواست ملت و روح میهن پرستی ایران - که رستم، سمبل آن است - قرار گیرد، محکوم به شکست است.

در دوران تاریخی هم، تنها پهلوانی که با پهلوانان دوران حماسی برابری می کند، بهرام چوبین است که نژادش به اشکانیان می رسد. در این داستان نیز علی رغم همه ی دلآوری ها، بهرام شکست می خورد و نتیجه به سود شاه تمام می شود که در این جا نیز دلیل اصلی شکست بهرام را می توان تاج خواهی و حکومت طلبی دانست.

در داستان های شوالیه ای اروپا چنین می نماید که شوالیه، حامی تاج و تخت است و نمونه ای که پهلوان یا شوالیه از روی قدرت طلبی و حکومت جویی، رویاروی شهریاری بجنگد و تاج بر سر نهد و بر تخت شهریاری نشیند، دیده نمی شود. در داستان «سرود رولان» می بینیم علی رغم این که رولان در اثر خیانت و بدخواهی یک شوالیه و توطئه ی بیگانه به صحنه ی جنگ کشیده می شود، اما برای حمایت از سرزمینش و تاج و تخت «شارلمانی» تا پای جان می ایستد و می رزمد و یا در داستان «پرسیوال و جام مقدس»، با این که پرسیوال، در نهایت، به شاهی می رسد و تاج بر سر می نهد، اما رنگی از قدرت طلبی و تاج خواهی در آن دیده نمی شود و پرسیوال - درست همانند کی خسرو - با دلآوری و خردمندی در هنگام مرگ شهریار پیر، به جام مقدس (فرشهریاری) دست می یابد و جانشین شاه «آرتور» می شود و دوران فرمانروایی او سرشار از آرامش است. پس از آن می بینیم که پرسیوال، سرانجام از شهریاری چشم می پوشد و «پرستار» می شود، همان گونه که کی خسرو از شهریاری روی می گرداند و به آسمان عروج می کند.

نقش مذهب

یکی از عوامل مهم و تعیین کننده در تولد داستان های شوالیه ای، مسیحیت و مذهب است.

این داستان‌ها که در قرون وسطی و هم‌زمان با جنگ‌های صلیبی شکل گرفته، غالباً انگیزه‌ی جنگ را بیش‌تر، مذهب معرفی می‌کند تا ملیت و حس میهن‌پرستی.

در داستان سرود رولان - که یکی از مهم‌ترین آثار حماسی این دوران است - هدف شارلمانی، وادار نمودن اعراب به پذیرش دین مسیحیت است و شوالیه‌ها علاوه بر دفاع از حیثیت سرزمین خود، به همان اندازه به ترویج دین مسیح فکر می‌کنند. حتی در بند ۷۲ این شعر، آشکارا می‌بینیم امیر عرب که مسیحی شده، در طرف مسیحیان، یعنی در ارتش فرانسه مقابل مسلمانان و اعراب اسپانیایی می‌جنگد. در بندهای متعددی در این داستان، این انگیزه‌های مذهبی با کلام و آشکارا بیان می‌گردد و به علاوه، هر یک از دو گروه مسیحیان (فرانسویان) و مسلمانان (اعراب اسپانیایی) طرف مقابل را «کافر» خطاب می‌کنند؛ هم‌چنین در متن داستان در صحنه‌هایی که نبرد را توصیف می‌کند، مسیحیان به تکرار، از قدیسین و مسیح کمک می‌طلبند و اعراب، برای پیروزی، از محمد یاری می‌طلبند و این روح دینی و مذهبی در سراسر داستان حس می‌شود؛ علاوه بر این حماسه، در داستان‌های مربوط به شوالیه‌های میزگرد و نیز داستان گرال (یا جام مقدس) هم به همین نحو، رنگ و بوی مسیحیت و آداب دینی به چشم می‌خورد.

اما در شاه‌نامه بار مذهبی و روحانیت را بیش‌تر شاهان به دوش می‌کشند؛ در نتیجه این مسؤولیت از گرده‌ی پهلوان برداشته شده و در عوض، پهلوانان، بار پاس‌داری از ملیت و میهن‌پرستی را به دوش می‌کشند و البته فردوسی حتی آشکارا قصد دارد عامل ملیت را بر مذهب برتری دهد. او به وضوح نشان می‌دهد که اختلاط دین و حکومت، یکی از مهم‌ترین و چه بسا اولین عامل انحطاط شهر یاری است؛ چنان‌چه در دوران پادشاهی جمشید، با وجودی که شاه، کارهای سازنده و بزرگی انجام داده است، اما همین که شهر یاری و موبدی را با هم می‌آمیزد، فرایزدی از او دور می‌گردد:

منم گفت با فره‌ی ایزدی همم شهر یاری و هم موبدی

و همین می‌شود که سرانجام به گونه‌ای سمبلیک، مجازات او، «بازره به دو نیم شدن» مقدر شده است.

نومودی برجسته‌تر و آشکارتر آن، شاه‌کار رزم‌رستم و اسفندیار است. گشتاسب، پادشاه کیانی و پدر اسفندیار، پشتیبان مذهب است. او از فر، خرد و معرفت زرتشت بهره‌ای نیافته و تنها از چارچوب و مذهبی که به نام و آوازه‌ی زرتشت ساخته شده، حمایت می‌کند. اسفندیار فرزند او هم - که سر نام «سپند» یا «مقدس» را یدک می‌کشد - برای به‌دست آوردن هر چه زودتر تاج و تخت، به هر کاری تن می‌دهد و فرمان بی‌خردانه‌ی گشتاسب را - که بستن دست

رستم است بی هیچ دلیل و منطقی - گردن می نهد.

گشتاسب هم که خود سخت به تاج و تخت چسبیده، گسترش آیین و دین را بهانه می سازد و اسفندیار را به جنگ رستم می فرستد.

اسفندیار - که رویین شده به دست زرتشت است و چون در هنگام فرورفتن در آب مقدس، چشمان خویش را می بندد، بینشش اندک است و ناتوان و آسیب پذیر - در نازش و فخر فروشی به رستم می گوید:

شنو کارهایی که من کرده ام
نخستین کمر بستم از بهر دین
ز گردن کشان سر بر آورده ام
هر آن کس که برگشت از راه دین
تهی کردم از بت پرستان زمین
بکشتم به میدان توران و چین

و به فرمان پدر و از برای تاج و تخت می خواهد که:

«به بند آورد رستم زال را»؛ اما رستم، روح ملت و ملیت ایرانی است؛ آزاده است و هیچ قید و بند و چارچوبی را پذیرا نیست و پاسخ می دهد که «ز من هر چه خواهی تو، فرمان کنم»؛ اما:

مگر بند، کز بند عاری بود
نیند مرا زنده با بند کس
شکستی بود؛ زشت کاری بود
مرا سر نهان گر شود زیر سنگ
که روشن روانم بر این است و بس
و مردانه و آزادوار و بی پروا می گوید:

که گفتت برو دست رستم ببند؟
نیندد مرا دست، چرخ بلند

و می بینیم که فردوسی، بی هیچ پرده پوشی ای اعلام می دارد که تا بوده، چنین بوده است که: هرگاه حکومت بخواهد شریعت و مذهب را رویاروی و مقابل مصلحت ملی قرار دهد، این شریعت و حکم رانی مذهبی است که در مقابل روح ملیت و میهن پرستی ایرانی، محکوم به فناست.

ریشه های اسطوره ای پهلوانی و شوالیه گری

پژوهش در داستان های پهلوانی و تحلیل شخصیت های پهلوانان شاه نامه نشان می دهد بسیاری از این پهلوانان - از جمله رستم، سیاوش و کی خسرو - هم سان یکی از خدایان کهن هند و ایرانی هستند. بنا به مدارکی از متون سانسکریت، رستم، همانندی های بسیاری با «ایندره» دارد؛ برای مثال، زاده شدن رستم به طریقی نامعمول از پهلوی مادر، دلاوری های فراطبیعی او در دوران کودکی، توان وی در می خوارگی، همان گونه که ایندره عصاره ی سکر آور گیاه «سئومه» یا «هوم» را پیوسته می نوشید و نیز شباهت های دیگر.

مثال دیگر این شباهت‌ها، رفتار اساطیری کشتن اژدها است که هم در پهلوانان شاه‌نامه و هم در حماسه‌های اروپا به عنوان یک کهن الگو تکرار می‌شود. رستم، اسفندیار و فریدون و در دوره تاریخی «اردشیر بابکان» با کشتن اژدها، به نوعی، نعمت و فراوانی و آزادی می‌آورند، درست مثل پرسیوال در حماسه‌ی اروپایی.

از طرف دیگر، خصوصیت تاج بخشی پهلوان در شاه‌نامه را می‌توان از این جهت که بدین صورت، حافظ و نگه‌دارنده‌ی فرشاهانند با «اپم نپات» خدای اوستایی که حافظ «خورنه» است، همانند دانست.

اما آن‌چه بیش از همه در این داستان‌های پهلوانی و شوالیه‌ای به چشم می‌خورد، ردپای باورهای کهن میتراپی و آیین‌های مهرپرستی است و خصوصیات خدایان خورشیدی در شخصیت‌هایی مانند سیاوش، کی خسرو و پرسیوال، قابل مشاهده است.

هم‌چنین از آن‌جا که داستان‌های شوالیه‌ای قرون وسطای اروپا بیانگر آیین مسیحیتند و الگوبرداری مسیحیت از دین مهری و میترایسم، به سادگی قابل لمس و اثبات است، این ردپا بسیار آشکارتر به چشم می‌خورد، به ویژه در مورد شوالیه‌های میزگرد.

مشابهت‌های بسیاری میان میزگرد آرتوری با انجمن‌های مهری پیش از مسیحیت و نیز با برخی دلاوران و پهلوانان ایرانی وجود دارد که پیش از بیان این مشابهت‌ها ابتدا اشاره‌ی کوتاهی به الگوبرداری و موارد شباهت آیین مسیح از آیین میتراپی می‌کنم.

۱. بنای کلیساهای مسیحی و شکل ساخت مهرابه‌های کهن؛
۲. تن‌دیس‌های مریم مقدس و مسیح و همانندی آن‌ها با مجسمه‌های آناهیتای باکره و میترا؛
۳. روشن نمودن شمع در کلیساهای که شبیه افروختن آتش در مهرابه‌ها است؛
۴. برابری روز تولد مسیح با تولد میترا و مهر ایرانی یا شب یلدا؛
۵. نام‌گذاری روز یکشنبه - که روز مهر یا میترا در تقویم میتراپی است و روزی متبرک بوده - به Sunday، یعنی روز خورشید و روز عبادت و آسایش از سوی مسیحیان؛
۶. نشان رازآمیز چلیپا یا صلیب که نماد گردونه‌ی مهر و سمبل چهار عنصر مقدس بوده و در مراسم تشریف میتراپی بر پیشانی یا بازوی سربازان میترا نقش می‌شده است و در دین مسیح، علامت شاخص و مقدس دینی شناخته شده است؛

۷. مراسم عشای ربانی یا شام آخر در آیین میتراپی و وجود همین مراسم در آیین مسیح؛

۸. دوازده صورت بروج فلکی که از یاران میترا بوده‌اند و در روایات انجیلی به صورت حواریون



مسیح درآمده‌اند.

اما همانندی‌های شوالیه‌های میزگرد و انجمن‌های مهری:

بررسی اسطوره‌ها نشان می‌دهد که به روایتی، ابداع میزگرد به اسطوره‌ی خورشید باز می‌گردد. آرتور، شاه قهرمان داستان‌های شوالیه‌ای نیز یک قهرمان خورشیدی است و میزگرد یا حلقه‌ی آرتوری، قدرت فکری‌ای به اعضاء می‌داده است و شوالیه‌هایی که در این حلقه جای می‌یافتند، از هنگام اولین غذای مشترک، خود را در پیوند و حس الفتی شبیه علاقه‌ی پدر و پسر می‌یافتند که هرگز نمی‌خواستند از آن جدا شوند؛ هم چنین این نشست‌های میزگرد، غالباً سری و رازآمیز و شگفت بوده‌اند؛ شبیه انجمن‌های مهری و انجمن‌های مهرنویان که امتیازات طبقاتی در آن‌ها حذف می‌شد و تمامی پیروان میترای هم‌ردیف و برابر بوده‌اند، مفهوم میزگرد آرتوری نیز هم‌ترازی و حذف طبقات و درجه‌بندی اعضا بوده است و نام شوالیه‌های میزگرد، «دوازده هم‌تایان» بوده است. در این نام، هم عدد ۱۲ نشانه‌ای مهری، یادآور ۱۲ برج فلکی و حواریون میترایست و هم هم‌تایی اعضا، نمایانگری طبقگی و هم‌ترازی شوالیه‌ها بوده است.

پای بندی به سوگند و عهد و پیمان، نشانه‌ی مشترک دیگری از آموزه‌های میترایی و تأثیر آن در آیین‌های شوالیه‌های مسیحی و میزگرد نمایان است؛ چه، میترای خدای عهد و پیمان است و اولین کنش هم‌وندان یا هم‌تایان میزگرد، پس از ورود، پای بندی به عهد و پیمان بوده است. این، در پهلوانان شاه‌نامه نیز به طور آشکار به چشم می‌خورد.

یکی دیگر از مفاهیم بنیادی میزگرد آرتوری، پالودگی و تجرد دل‌اورانه است، چنان‌چه در افسانه‌های جام مقدس، ستایش از پهلوانان پاک‌دامن، مفهوم عمده‌ی اخلاقی است و پهلوانان خورشیدی، به گونه‌ای بارز این ویژگی را دارند؛ مثل سیاوش و کی خسرو در پهلوانان ایرانی.

قانون تجرد کشیشان مسیحی نیز می‌تواند برداشتی از آیین میترای باشد.

اما سرانجام آرتور و میزگرد او با سرانجام کی خسرو و پهلوانانش، متفاوت است. در داستان‌های آرتوری، به دشواری می‌توان گفت که آرتور، کار بزرگ خویش را به پایان رسانده؛ زیرا او در پایان دوران خود، میزگرد خویش را شکست خورده و اعتماد خود را به شوالیه‌هایش تباه شده می‌بیند؛ تا آن‌جا که با شگفتی فریاد برمی‌آورد که دل‌اوران او از کافران هم بدتر شده‌اند؛ اما پهلوانان کی خسرو در پایان کار، بیش از آغاز به شهریار خود ابراز دل‌بستگی می‌کنند و با وجود هشدارهای کی خسرو، وفاداری خود را با گذشتن از جهان به همراه شهریار خویش به اثبات می‌رسانند.

نتیجه:

سرانجام این گفتار، چنین است:

الف) در ادبیات کشورها نقاط مشترکی می‌توان یافت که ریشه در اسطوره‌ها و باورهای کهن آن‌ها دارد؛ از جمله همانندی‌هایی که در ادبیات فارسی و ادبیات فرانسه یافتیم؛ از جمله‌ی این همانندی‌ها، داستان‌های شوالیه‌ای قرون وسطی در اروپا و داستان‌های پهلوانی شاه‌نامه‌ی فردوسی است؛

ب) شوالیه‌ها و پهلوانان، هر دو از طبقات اشراف زاده‌ی اجتماعند. عنوان پهلوانی و شوالیه‌ای، عنوانی اکتسابی است و شوالیه یا پهلوان باید علاوه بر نژاد اصیل، دارای گوهر و هنر باشد؛
ج) پهلوانان و شوالیه‌ها هر دو در دفاع از میهن و تاج و تخت کشورشان و در حمایت از باورها و اعتقاداتشان، جان برکف نهاده و از جان دریغ ندارند؛ البته در این میان، نقش پهلوانان، ملی‌گرایانه‌تر است و خواست و اراده‌ی مردم برای پهلوان در اولویت است؛ ولی شوالیه‌ها علاوه بر حمایت از کشور و تاج و تخت از مذهب و دینشان نیز دفاع می‌کنند؛

د) شوالیه و پهلوان، هر دو تاج‌بخشند نه تاج‌خواه و هر کدام که دچار غرور شوند و با قدرت‌طلبی و حکومت‌جویی، طالب تاج و تخت شوند، محکوم به شکستند؛
ه) چون داستان‌های شوالیه‌ای در دوران قرون وسطی و جنگ‌های صلیبی شکل گرفته‌اند، رنگ و بوی مذهبی دارند، اما داستان‌های پهلوانی، بیش‌تر ملی‌گرایانه‌اند و حتی گاه آشکارا ملیت را بر مذهب برتری می‌دهند؛

و) این داستان‌ها - اعم از پهلوانی و شوالیه‌ای - ریشه در اسطوره‌ها و باورهای کهن دارند و قهرمانانشان غالباً الگوی زمینی خدایان کهنند. در این میان، خدایان خورشیدی، بیش‌تر نقش ایفا می‌کنند؛ حتی در سنت‌های پهلوانان و نیز در آداب شوالیه‌های میزگرد، ردپای آشکار مهرپرستی و آیین‌های میتراپی به چشم می‌خورد.





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی